

Family and Women's Economic Participation: An Analysis of the Gendered Time Allocation Pattern within the Framework of Resistance Economy and Family Promotion Policies

Samaneh Abedi

Associate Professor of Economic, Faculty of Economics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding author).

s.abedi@atu.ac.ir

 0000-0002-8571-3362

Ali Dabirian

PhD Candidate of Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

dabirian_a@atu.ac.ir

 0009-0002-5742-0156

Abstract

Women's economic participation is one of the key pillars of activating human capital within the framework of Resistance Economy policies. At the same time, the family institution is regarded as the main pillar of social stability and the primary context for implementing population growth policies. Therefore, the central challenge lies in creating a balance between these two important functions, so that women's maternal and spousal roles are reinforced alongside, rather than treated as obstacles to, their economic participation. This study was designed to analyze the pattern of time allocation within households and to identify mechanisms that facilitate women's economic participation in line with general family policies. The data were drawn from the Iranian Time Use Survey for the years 2019 and 2020 and were analyzed using logit and probit regression models. The findings indicate that, in the absence of supportive arrangements, an increase in the time devoted to childcare is associated with a lower probability of women's economic participation; specifically, each additional hour allocated to childcare reduces the probability of economic participation by an average of 2.5 percent. However, the key finding of the study shows that the husband's supportive participation in domestic affairs is one of the main factors contributing to balance in the performance of family and economic roles; specifically, an increase in the husband's share of household responsibilities raises the probability of women's economic participation by as much as 18.5 percent. Also, among the control variables, women's education shows the strongest positive and statistically significant effect on their probability of economic participation. These results highlight the need to redefine the intra-household division of labor, not as a change in authentic family roles, but rather as a form of supportive cooperation aimed at reducing women's double burden. Finally, it is recommended that to simultaneously achieve the goals of youth population growth and the Resistance Economy, a set of supportive policies be adopted, including the development of flexible job opportunities, the expansion of public care infrastructure, support for household productivity, and the promotion of women's skills and human capital. This will enable women to maintain their active and sustainable presence in economic spheres while effectively fulfilling their family roles.

Keywords: Women's Economic Participation, Gendered Pattern of Time Allocation, Parenting, Domestic Work, Resistance General Economy Policies, General Family Policies.

JEL Classification: J16, J22, D13, O12

خانواده و مشارکت اقتصادی زنان: تحلیلی بر الگوی جنسیتی تخصیص زمان در چارچوب سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و تعالی خانواده

سمانه عابدی

دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی تهران، ایران (نویسنده مسئول).
s.abedi@atu.ac.ir  0000-0002-8571-3362

علی دبیریان

دانشجوی دکتری، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
dabirian_a@atu.ac.ir  0009-0002-5742-0156

چکیده

مشارکت اقتصادی زنان از ارکان کلیدی فعال‌سازی سرمایه‌های انسانی در چارچوب سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است. از سوی دیگر، نهاد خانواده محور اصلی پایداری اجتماعی و بستر اجرای سیاست‌های جوانی جمعیت محسوب می‌شود. از این‌رو، چالش اساسی، ایجاد توازن میان این دو کارکرد مهم است؛ به‌گونه‌ای که وظایف مادری و همسری نه به‌عنوان مانع، بلکه در کنار مشارکت اقتصادی تقویت شوند. این پژوهش با هدف تحلیل الگوی تخصیص زمان در خانوار و شناسایی سازوکارهای تسهیل‌کننده مشارکت اقتصادی زنان، همسو با سیاست‌های کلی خانواده، طراحی شده است. داده‌های مورد استفاده از طرح گذران وقت مرکز آمار ایران در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ استخراج و با استفاده از مدل‌های رگرسیون لاجیت و پروبیت تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که در صورت فقدان بسترهای حمایتی، افزایش زمان اختصاص‌یافته به فرزندپروری با کاهش احتمال مشارکت اقتصادی زنان همراه است؛ به‌طوری‌که هر یک ساعت افزایش در این زمان، احتمال مشارکت اقتصادی را به‌طور متوسط ۲/۵ درصد کاهش می‌دهد. با این حال، یافته کلیدی پژوهش نشان می‌دهد که مشارکت حمایتی همسر در امور داخلی خانواده، یکی از عوامل اصلی توازن‌بخشی در ایفای نقش‌های خانوادگی و اقتصادی است؛ به‌گونه‌ای که افزایش سهم همسر از مسئولیت‌های خانگی، احتمال مشارکت اقتصادی زن را تا ۱۸/۵ درصد افزایش می‌دهد. همچنین، در میان متغیرهای کنترلی، تحصیلات زنان قوی‌ترین اثر مثبت و معنادار را بر احتمال مشارکت اقتصادی آنان نشان می‌دهد. این نتایج بر ضرورت بازتعریف تقسیم کار درون‌خانوار، نه به معنای تغییر نقش‌های اصیل، بلکه در قالب همکاری حمایتی برای کاهش بار مضاعف بر زنان، تأکید دارد. در نهایت، پیشنهاد می‌شود که برای تحقق هم‌زمان اهداف جوانی جمعیت و اقتصاد مقاومتی، مجموعه‌ای از سیاست‌های حمایتی از جمله توسعه مشاغل انعطاف‌پذیر، گسترش زیرساخت‌های مراقبتی عمومی، حمایت از بهره‌وری خانوار و ارتقای مهارت‌ها و سرمایه انسانی زنان مورد توجه قرار گیرد؛ به‌گونه‌ای که زنان بتوانند ضمن ایفای مؤثر نقش‌های خانوادگی، حضور پایدار و فعال خود را در عرصه‌های اقتصادی نیز حفظ کنند.

کلیدواژه‌ها: مشارکت اقتصادی زنان، الگوی جنسیتی تخصیص زمان، فرزندپروری، کار خانگی، سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، سیاست‌های کلی خانواده.

طبقه‌بندی JEL: J16, J22, D13, O12

شاپای الکترونیک: ۲۵۸۸-۶۲۸ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد اقتصادی

 10.20234/es.2026.573547.1929



مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرهای مطرح شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله است و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه راهبرد اقتصادی نیست.

مقدمه

مشارکت اقتصادی زنان به عنوان یکی از پیش شرط‌های بنیادین برای تحقق توسعه پایدار و افزایش کارایی سیستم‌های اقتصادی در سطوح ملی و بین‌المللی شناخته می‌شود. در حالی که جهان در طی دو قرن اخیر شاهد پدیده اقتصادی-اجتماعی گسترده‌ای در قالب ورود فزاینده زنان به بازار کار بوده است، ساختار اقتصادی ایران همچنان با چالش‌های پیچیده‌ای در این حوزه روبه‌روست. این چالش‌ها نه تنها از دیدگاه اقتصادی، بلکه از منظر سیاست‌های کلان کشور به‌ویژه سیاست‌های اقتصاد مقاومتی که بر فعال‌سازی کلیه منابع و سرمایه‌های انسانی و به حداکثر رساندن مشارکت آحاد جامعه در فعالیت‌های اقتصادی، تأکید دارد اهمیت مضاعفی می‌یابد.

در سطح جهانی، زنان اغلب بار بیش‌تری از وظایف مراقبتی و خانه‌داری بدون مزد را در مقایسه با مردان بر دوش می‌کشند. بر اساس پژوهش فرانت و تیم^۱ (۲۰۱۹)، زنان در جهان سه برابر بیشتر از مردان زمان خود را صرف کارهای مراقبتی بدون دستمزد می‌کنند؛ این شکاف از حدود ۱/۵ برابر در کشورهای آمریکای شمالی تا ۷/۶ برابر در کشورهای آسیای جنوبی متغیر است. همچنین، تحقیقات فرانت و همکاران (۲۰۱۴) نشان می‌دهد که بخش وسیعی از این توزیع نابرابر در کارهای مراقبتی ریشه در هنجارهای اجتماعی دارد که چنین فعالیت‌هایی را به عنوان «امتیاز ویژه زنانه» تلقی می‌کنند.

این توزیع ناعادلانه تأثیر مستقیمی بر توانایی زنان برای مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی با مزد دارد. به عنوان مثال، در آمریکای لاتین بیش از ۵۰ درصد از زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله، مسئولیت‌های خانگی را دلیل اصلی عدم اشتغال خود ذکر کرده‌اند (آفرز^۲، ۲۰۱۵). این بار مضاعف، از یک سو زمان آزاد زنان برای ورود به بازار کار را محدود می‌کند و از سوی دیگر، حجم گسترده کار خانگی منجر به کاهش توانایی‌های فکری و جسمی آنان برای فعالیت در بازار کار می‌شود؛ در نتیجه، میل زنان به مشاغل پاره‌وقت افزایش یافته و فرصت‌های شغلی برایشان محدودتر می‌شود. در همین راستا، سیاست‌ها و برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی زنان اغلب سهم نامتنااسب زنان از کار مراقبتی بدون مزد را نادیده گرفته و آن را به عنوان یک مسئله خصوصی و درون خانواری تلقی می‌کنند که باید در سطح خانواده مدیریت شود. در دهه‌های اخیر، در ایران تحولات اقتصادی و اجتماعی موجب دگرگونی‌های

^۱ Ferrant & Thim

^۲ Alfes

چشمگیری در ساختار خانواده و نقش‌های جنسیتی شده است. از یک سو، رشد شهرنشینی، افزایش سطح تحصیلات زنان و گسترش دسترسی آنان به فضای کار، زمینه‌های مشارکت بیشتر زنان در فعالیت‌های اقتصادی را فراهم کرده است؛ از سوی دیگر، هنجارها و انتظارات فرهنگی همچنان زنان را به‌عنوان مسئول اصلی مراقبت از فرزندان و امور خانه در نظر می‌گیرند. این دوگانگی میان نقش‌های سنتی و انتظارات اقتصادی، چالشی اساسی برای زنان ایرانی رقم زده است که خود را در تقابل بین «کار با دستمزد» و «کار بدون دستمزد» (یعنی کار در خانه) نشان می‌دهد. نحوه تخصیص زمان زنان میان این دو نوع فعالیت نه تنها بر کیفیت زندگی فردی و خانوادگی آنان تأثیر می‌گذارد، بلکه بر الگوی توسعه انسانی، سلامت خانواده، آینده سرمایه انسانی کشور و در نهایت رشد و توسعه اقتصادی جامعه نیز اثرگذار است. این امر، اهمیت نقش خانواده را به‌عنوان واحد بنیادین جامعه در پیشبرد اهداف کلان اقتصادی و فرهنگی همان‌گونه که در بند ۱۱ سیاست‌های کلی خانواده آمده است بیش از پیش برجسته می‌سازد؛ چرا که تحقق این اهداف مستلزم مشارکت فعال و عادلانه همه اعضای خانواده، از جمله زنان، در عرصه‌های اقتصادی است.

این محدودیت در مشارکت اقتصادی، تنها انعکاسی از موانع ساختاری نیست، بلکه ریشه در شرایط روزمره زنان به‌ویژه زنان متأهل دارد. توزیع ناعادلانه وظایف خانگی، الزامات فرزندپروری و انتظارات فرهنگی، زمان و انرژی زنان را به شدت محدود می‌کند و آنان را در موقعیت دوگانه «کار با دستمزد» و «کار بدون دستمزد» قرار می‌دهد؛ در این راستا، تحلیل دقیق‌تر از تخصیص زمان خانوار می‌تواند پنجره‌ای روشن به سوی درک ریشه‌های این شکاف و طراحی راهکارهای سیاستی هدفمند فراهم کند. شواهد و حقایق آشکار شده (بخش ۵) نشان می‌دهد که الگوی تخصیص زمان در ایران، به‌وضوح جنسیتی شده است و زنان بیشترین زمان خود را صرف کار خانگی و فرزندپروری می‌کنند؛ فعالیت‌هایی که بدون دستمزد و غیررسمی هستند. از سوی دیگر مردان بیشترین زمان خود را صرف شغل و فعالیت‌های اقتصادی بیرون از خانه می‌کنند؛ فعالیت‌هایی که مستقیماً در بازار کار ثبت می‌شوند و به توسعه اقتصادی کشور کمک می‌کنند.

این وضعیت، با اهداف سیاست‌های اقتصاد مقاومتی که بر «فعال‌سازی کلیه منابع انسانی» و «به حداکثر رساندن مشارکت آحاد جامعه در فعالیت‌های اقتصادی» تأکید دارند، در تضاد است. همچنین، با سیاست‌های کلی خانواده که خانواده را به‌عنوان واحدی فعال در پیشبرد اهداف کلان کشور تعریف می‌کند، هم‌سو نیست؛ چرا که

خانواده نباید فضایی باشد که ظرفیت اقتصادی یکی از اعضای آن (زنان) را محدود کند، بلکه باید محیطی باشد که با تقسیم عادلانه وظایف، امکان مشارکت مؤثر همه اعضای خانواده به‌ویژه زنان را فراهم کند.

با وجود اهمیت چشمگیر این موضوع، مطالعات تجربی مبتنی بر داده‌های دقیق و مستند گذران وقت در ایران بسیار محدود بوده است. پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر نرخ اشتغال زنان یا عوامل سطحی مانند تحصیلات یا دسترسی به فرصت‌های شغلی تمرکز کرده‌اند و به ندرت به پیوند ساختاری میان تخصیص زمان روزانه و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی زنان پرداخته‌اند. به‌طور خاص، متغیرهای کلیدی چون سطح تحصیلات، وضعیت اقتصادی خانوار، سن و به‌ویژه الگوی توزیع تخصیص زمان میان زن و شوهر در خانواده که می‌تواند به‌طور مستقیم بر گزینه‌های شغلی زنان تأثیر بگذارد در تحلیل‌های پیشین مورد غفلت قرار گرفته‌اند.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از داده‌های طرح گذران وقت مرکز آمار ایران، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که زنان ایرانی متأهل چگونه در تصمیم‌گیری خود برای مشارکت اقتصادی، تحت تأثیر الگوی تخصیص زمان خود میان فعالیت‌های اقتصادی و مسئولیت‌های مراقبتی و همچنین تحت تأثیر نحوه تخصیص زمان همسرانشان قرار می‌گیرند؟ برخلاف بسیاری از مطالعات قبلی که تنها ویژگی‌های فردی زنان را در نظر گرفته‌اند، این پژوهش به‌صورت نظام‌مند، نقش همسر را نیز به‌عنوان یک عامل ساختاری مؤثر در تصمیم‌گیری اقتصادی زنان وارد تحلیل کرده است. این شامل متغیرهایی مانند شغل همسر، سطح تحصیلات، الگوی تخصیص زمان وی در کارهای خانگی و فرزندپروری و سهم وی از مسئولیت‌های درون خانواری می‌شود.

چنین رویکردی که تصمیم‌گیری اقتصادی زنان را در بافت تعامل دوطرفه خانواری تحلیل می‌کند، در ادبیات پژوهش‌های اجتماعی و اقتصادی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. درحالی‌که همین تعامل، می‌تواند پلی کلیدی بین سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی که بر فعال‌سازی سرمایه‌های انسانی تأکید دارند و سیاست‌های خانواده که بر مشارکت خانواده در اهداف کلان تأکید می‌کنند، باشد. این مطالعه، با شنا سایی عوامل درون خانواری مؤثر بر مشارکت اقتصادی زنان، زمینه ساز طراحی سیاست‌های هدفمندتر در جهت کاهش شکاف جنسیتی و ارتقای بهره‌وری اجتماعی خواهد بود.

لذا پژوهش حاضر دو فرضیه اصلی زیر را مورد آزمون قرار می‌دهد:

۱. افزایش زمان فرزندپروری توسط زن، به صورت معکوس و معناداری بر احتمال مشارکت اقتصادی او تأثیر می‌گذارد.

۲. افزایش سهم شوهر از انجام کارهای خانگی، به صورت مثبت و معناداری بر احتمال مشارکت اقتصادی زن تأثیر می‌گذارد.

لازم به ذکر است نوآوری این مطالعه در چندین سطح قابل توجه است. این پژوهش با ترکیب داده‌های دقیق تخصیص زمان و تحلیل تعامل درون خانواری، نوآوری روش‌شناختی و مفهومی دارد. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً بر ویژگی‌های فردی زنان تمرکز داشتند، این مطالعه برای نخستین بار در ادبیات ایران، سهم هم‌سر از کار خانگی و زمان فرزندپروری را به عنوان متغیرهای کلیدی در مدل اقتصادسنجی مشارکت اقتصادی زنان وارد کرده است. همچنین، با استفاده از داده‌های میکرو سطح طرح گذران وقت، پلی تجربی میان سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی و خانواده و رفتارهای روزمره در سطح خانوار ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که تقسیم عادلانه‌تر وظایف درون خانواری، پیش‌نیاز اساسی برای فعال سازی سرمایه انسانی زنان است.

۲ - ادبیات موضوع

از جمله عوامل مؤثر بر مشارکت اقتصادی زنان، می‌توان از تحصیلات، باوری، ازدواج و فرهنگ یاد کرد؛ در نظریه نئوکلاسیک متعارف، عرضه نیروی کار زنان متأهل اغلب از طریق مدل‌های انتخاب بین کار و فراغت تحلیل می‌شود؛ اما با ظهور نظریات بکر^۱ (۱۹۸۵)، این رویکرد دستخوش تحول اساسی گشت. بکر با معرفی نظریه تخصیص زمان، خانوار را به عنوان یک واحد تولیدی در نظر گرفت که زمان اعضای خود را بین سه حوزه اصلی تقسیم می‌کند: کار برای دستمزد، تولید خانگی (شامل کار خانگی و مراقبت) و فراغت؛ بکر نشان می‌دهد که منافع ناشی از تخصصی شدن سرمایه انسانی، می‌تواند در تقسیم نیروی کار جنسیتی در تخصیص زمان و سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه انسانی میان زوجین را شدت دهد؛ او علی‌رغم فاصله مشارکت اقتصادی زنان با مردان، روند رو به رشد آن در اقتصادهای توسعه‌یافته در قرن اخیر را مربوط به گسترش بسیار زیاد بخش خدمات می‌بیند؛ او حتی نشان می‌دهد که زنان شاغل متأهل به صورت تمام‌وقت در آمریکا، بسیار بیشتر از مردان بیکار یا شاغل به صورت پاره‌وقت متأهل، در خانه کار می‌کنند؛ او ابراز می‌کند که مسئولیت زنان متأهل برای

^۱ Becker

کار خانگی و فرزندپروری، به عنوان یک عامل اصلی در تفاوت در دستمزد و شغل با مردان است. این به معنی آن است که زنان متأهل با وجود ساعت کاری مشابه و سرمایه بازاری یکسان، به دلیل مسئولیت‌های خانگی، در مقایسه با زنان مجرد به سمت مشاغل کمتر انرژی‌بر، کمتر انعطاف‌تر و با درآمد کمتر سوق داده می‌شوند.

مطالعات دیگر به‌نوعی بیشتر با استفاده از مدل سازی توابع مطلوبیت زن و شوهر را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند؛ گزارش سازمان بین‌المللی کار نیز نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۸، ۶۴۷ میلیون نفر از افراد در سن کار، تنها به دلیل مسئولیت‌های خانوادگی، خارج از بازار کار بوده‌اند که از این تعداد ۶۰۶ میلیون نفر زنان بوده‌اند؛ در سطح جهانی ۴۲ درصد از زنان در سن کار، به دلیل کار خانگی و بدون مزد، خارج از بازار کار هستند که این مقدار برای مردان تنها ۶ درصد است.

اکستین و لپین^۱ (۱۹۸۹)، یک مدل پویا برای توضیح تصمیم زنان متأهل در مورد مشارکت در بازار کار ارائه داد؛ در هر دوره، با در نظر گرفتن دستمزدها و تعداد فرزندان، زن تصمیم می‌گیرد که در بازار کار شرکت کند یا خیر و مشارکت در هر دوره، تجربه کاری را افزایش می‌دهد که منجر به دستمزد بالاتر در آینده می‌شود. آن‌ها نشان می‌دهند که اگرچه تجربه کار، با فقدان مطلوبیت همراه است، اما تأثیر مثبت تجربه کاری بر دستمزد، بر آن غلبه دارد و منجر به تداوم الگوهای اشتغال زنان می‌شود؛ همچنین آن‌ها نشان دادند هم تعداد فرزندان خردسال و هم درآمد بالاتر شوهر، میزان مشارکت را به طور قابل توجهی کاهش می‌دهند، درحالی‌که تحصیلات عالی تأثیر مثبت شدیدی بر مشارکت دارد.

هرش و استراتون^۲ (۱۹۹۴)، با بررسی زوجین ۲۰ تا ۶۴ ساله در بازه زمانی ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷ در مطالعه می‌شیگان که به داده‌های زوجینی که هر دو کار می‌کنند محدود شده بود، نشان دادند که اختلاف بزرگی در گذران وقت زنان و شوهرانشان در کارهای خانگی وجود دارد؛ زنان به صورت میانگین هفتگی ۷ ساعت و شوهرانشان تقریباً ۲۰ ساعت مشغول کار خانگی بوده‌اند؛ این اختلاف وقتی به شغل تمام‌وقت هر دو محدود می‌شد، به عدد ۱۷ ساعت برای زنان و ۷ ساعت برای شوهرانشان می‌رسید؛ همچنین این اختلاف با وجود فرزندان تا ۵ ساعت برای زنان تشدید پیدا می‌کند؛ درحالی‌که این افزایش برای مردان به ۱ ساعت نمی‌رسد.

^۱ Eckstein & Wolpin

^۲ Hersch & Stratton

بیانچی و همکاران^۱ (۲۰۰۰)، روند تقسیم کار خانگی در ایالات متحده را بررسی کرده‌اند. آن‌ها با استفاده از داده‌های سنجش ملی روند سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ را به صورت هر ده سال یک‌بار برای سنین ۲۵ تا ۶۴ ساله، نشان می‌دهند که کار خانگی در آمریکا طی زمان به طور مداوم کاهش یافته است (به طور متوسط از ۱۷,۵ ساعت در سال ۱۹۶۵ به ۱۳,۷ در سال ۱۹۹۵ رسیده است). همچنین ساعت‌های سپری شده توسط مردان و زنان برای کار خانگی همگرا شده است که دلیل اولیه آن کاهش ساعت کار خانگی زنان است. تقریباً نیمی از کاهش کار خانگی زنان (حدود ۱۲ ساعت در هفته) به تغییرات ترکیب جمعیتی مانند افزایش مشارکت زنان در نیروی کار، دیرتر ازدواج کردن و کاهش تعداد فرزندان نسبت داده شده است.

گریان و همکاران^۲ (۲۰۰۸)، با بررسی داده‌های گذران زمان در آمریکا و داده‌های چهارده کشور، الگوهای گذران وقت والدین با بچه‌هایشان را زیر نظر گرفتند؛ آن‌ها بر اساس چارچوب اختصاص زمان بکر (۱۹۸۵)، هم در سطح بین کشوری و هم در سطح درون کشوری، ارتباط مثبت قوی بین سطح تحصیلات والدین و همچنین سطح درآمد با میزان گذران وقت با فرزندان توسط آن‌ها وجود دارد؛ برای مثال مادران با مدرک دانشگاهی در هفته به طور تقریبی ۴,۵ ساعت بیشتر از مادران با تحصیلات دبیرستان و یا کمتر، با فرزندان خود سپری می‌کنند؛ این رابطه با توجه به اینکه والدین با تحصیلات بالاتر وقت بیشتری را به کار در خانه اختصاص می‌دهند. آن‌ها همچنین نشان دادند که زمان سپری شده با فرزندان با الگوهای معمول فراغت و تولید خانگی همخوانی ندارد.

در مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۶، کامپانا و همکاران^۳، مطالعه‌ای در سطح کشورهای مکزیک، اکوادور، پرو و کلمبیا انجام دادند و به بررسی رابطه بین سطح تحصیلات والدین و میزان زمانی که آنان صرف فعالیت‌های مراقبتی آموزشی برای فرزندان خود می‌کنند، پرداختند. نتایج نشان داد که در کشورهای مکزیک، پرو و کلمبیا، سطح تحصیلات هر دو پدر و مادر تأثیر مثبتی بر زمانی که به مراقبت آموزشی فرزند اختصاص داده می‌شود دارد؛ درحالی‌که در اکوادور، تنها سطح تحصیلات پدر با زمان صرف شده توسط وی برای مراقبت آموزشی رابطه معنادار مثبت دارد. همچنین، یافته‌ها حاکی از آن است که در هر چهار کشور، زمانی که والدین صرف آموزش

^۱ Bianchi

^۲ Guryan

^۳ Campaña

کودکان می‌کنند، با یکدیگر رابطه مثبت دارد، به این معنا که افزایش زمان یکی از والدین، معمولاً با افزایش زمان والد دیگر نیز همراه است.

برتای و همکاران^۱ (۲۰۲۰) نیز بررسی کردند که آیا برابری جنسیتی بالاتر با بهینه‌سازی تخصیص نیروی کار زنان، رشد اقتصادی را تسهیل می‌کند. با استفاده از رویکرد تفاضل در تفاضل‌ها که از راجان و زینگالس (۱۹۹۸) اقتباس شده است، این مطالعه داده‌های سطح صنعت از سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (UNIDO) و شاخص‌های نابرابری جنسیتی در سطح کشور از IMF را با تمرکز بر اقتصادهای در حال ظهور و در حال توسعه در دهه ۱۹۹۰، تجزیه و تحلیل می‌کند. این مدل، با کنترل اثرات ثابت کشور و صنعت، نرخ رشد ارزش افزوده در صنایع را تخمین می‌زند. یافته‌ها نشان‌دهنده آن است که صنایع با سهم اشتغال بالاتر زنان، در کشورهایی با نابرابری جنسیتی کمتر، سریع‌تر رشد می‌کنند که نشان‌دهنده ارتباط علی بین کاهش نابرابری جنسیتی و بهبود اقتصادی است. به این معنی که سیاست‌هایی که برابری جنسیتی را ترویج می‌دهند، می‌توانند به طور نامتناسبی به رشد اقتصادی بیشتر دامن بزنند.

کانون و همکاران^۲ (۲۰۲۱) از داده‌های طولی نظرسنجی ملی جوانان ۱۹۷۹ (NLSY79) برای مستندسازی تفاوت‌های جنسیتی در طول عمر در نتایج بازار کار استفاده می‌کنند. با به‌کارگیری تجزیه بلیندر-اوکسلا، این مطالعه برای تجربه بازار کار، ساعات کار، آموزش و شغل کنترل می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که شکاف درآمد جنسیتی با افزایش سن بیشتر می‌شود، با ساعات کار و تجربه بازار کار به عنوان مهم‌ترین عوامل توضیح‌دهنده. مردان تحصیل کرده دانشگاهی تمایل دارند به مشاغل با پیچیدگی وظیفه بالاتر بروند، در حالی که زنان کمتر احتمال دارد شغل خود را تغییر دهند و در صورت تغییر، رشد دستمزد کمتری را تجربه می‌کنند.

سامتلین و مولر^۳ (۲۰۲۲)، به بررسی اثر کاهش و بازتوزیع مراقبت و کارهای خانگی بدون مزد در میان زوج‌ها، بر برابری جنسیتی و مشارکت اقتصادی پرداختند؛ برای این منظور با استفاده از داده‌های پنل اجتماعی-اقتصادی آلمان در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ با تعداد نمونه ۴۰۴۱۹ برای احتمال اشتغال، همراه با داده‌های منطقه‌ای در مورد مراقبت از کودکان و سالمندان، یک مدل رگرسیون با رویکرد

^۱ Bertay

^۲ Canon

^۳ Samtleben & Müllser

متغیرهای ابزاری برای پرداختن به درون‌زایی و حذف اثرات در سطح فرد ثابت طی زمان با رگرسیون‌های مرتبه اول استفاده کردند؛ نتایج آن‌ها نشان داد که در خانوارها، هم میزان کلی و هم توزیع نابرابر کارهای خانگی و مراقبت، هر دو تأثیر منفی بر مشارکت اقتصادی زنان در بازار کار و همچنین مقدار ساعت کار آن‌ها، به‌ویژه اشتغال تمام‌وقت می‌گذارد. همچنین وظایف خانگی تأثیر مخرب‌تری نسبت به مراقبت از کودکان یا سالمندان دارد؛ این مطالعه نشان می‌دهد که توزیع عادلانه‌تر مسئولیت‌های خانگی به طور قابل توجهی ادغام زنان در بازار کار را بهبود می‌بخشد و پتانسیل مداخلات سیاستی را برای ترویج برابری جنسیتی در اشتغال برجسته می‌کند.

ملکی و همکاران (۲۰۲۵)، با استفاده از داده‌های گذران زمان در آمریکا طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۳، نشان دادند که روندهای مربوط به کل زمان انجام کار خانگی (شامل کارهای اصلی و گاه‌به‌گاه خانه)، خرید و مراقبت از کودکان را بررسی می‌کنند؛ نتایج مربوط به افراد متأهل نشان می‌دهد که شکاف جنسیتی بزرگ جنسیتی در کار خانگی به لحاظ تاریخی در این بازه زمانی رو به کاهش و تعدیل بوده است؛ برای زمان مراقبت از فرزند نیز این تبعیض با کاهش همراه، ولی به لحاظ آماری فاقد معناداری بوده است؛ تجزیه و تحلیل‌های تجزیه‌ای نشان می‌دهد که کاهش زمان کار خانگی زنان عمدتاً با تغییرات ترکیب جمعیتی توضیح داده شده است، در حالی که افزایش زمان کار خانگی مردان احتمالاً منعکس‌کننده تغییرات رفتاری یا هنجاری است.

عمدتاً تبعیض جنسیتی در بازار کار، از طریق ساختار و شکاف بین دستمزدها مورد مطالعه قرار گرفته است؛ تبعیض در بازار کار از زاویه دید شکاف دستمزد، به اختلاف دستمزد بین مردان و زنان، بدون در نظرگیری بهره‌وری آن‌ها اطلاق می‌شود؛ در ایران از جمله مطالعات مرتبط با تبعیض جنسیتی با شکاف دستمزد، مطالعه کشاورز حداد و علویان (۱۳۹۱) است که در آن با استفاده از داده‌های بودجه خانوار مرکز آمار، معادله دستمزد برای خانوارهای شهری به تفکیک جنسیت برآورد شده است؛ سپس با تجزیه میانگین دستمزد اوآک‌ساکا، نشان می‌دهد که این پدیده در بازار کار ایران وجود دارد و میزان آن در مشاغل که متقاضی سرمایه انسانی کمتری هستند، قابل توجه ولی با ارتقا سطح تخصص، ناچیز است.

در ایران ترابی و سراونی (۱۴۰۲)، با استفاده از داده پیمایش گذران وقت ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹، روی بخش مراقبت تمرکز کرده و طبق بررسی که انجام داند، شایع‌ترین

نوع مراقبت مختص به کودکان با ۷۳ درصد و سهم مراقبت از بزرگسالان ۱۸ درصد است؛ در مجموع متغیر جنس، مؤثرترین عامل بود و زنان در مقایسه با مردان، با اختلاف، زمان بیشتری را به مراقبت از اعضای خانوار صرف کرده‌اند؛ هرچند این شکاف بین زنان و مردان در مورد بزرگسالان به حداقل می‌رسد؛ آن‌ها نشان می‌دهند که بیشترین مقدار سرمایه‌گذاری، زمانی در مراقبت غیردستمزدی برای زنان در سنین ۲۵ تا ۳۴ سالگی و برای مردان در سنین ۳۵ تا ۴۴ سالگی اتفاق می‌افتد؛ شایان ذکر است که میزان مراقبت زنان بیشتر از سه برابر مردان بوده است. او همچنین با استفاده از داده‌های پیمایش سال ۱۳۹۳-۱۳۹۴ نشان داد که با افزایش تحصیلات زنان، مشارکت آن‌ها در کار خانگی کاهش می‌یابد و همکاری همسران افزایش پیدا می‌کند؛ همچنین تحصیلات شوهران با کار خانگی آن‌ها و همسرانشان رابطه مثبت دارد. با این حال مطالعه‌ای در خصوص بررسی ابعاد تخصیص زمان در میان متأهلین و قدرت چانه‌زنی آن‌ها و در نتیجه تأثیر آن بر احتمال مشارکت اقتصادی زنان در ایران صورت نگرفته است.

رییس‌السادات و همکاران (۱۴۰۳)، وجود تبعیض در دستیابی به فرصت‌های شغلی، برای مادران نسبت به سایر زنان در بازار کار شهری ایران را با استفاده از داده درآمد-هزینه و الگوی لاجیت بررسی کردند؛ نتایج نشان داد، مادر بودن شانس اشتغال زنان را ۵ درصد کاهش می‌دهد.

فرحزادی و رحمتی (۲۰۲۰) نیز با ارائه یک مدل پویای ساختاری و تخمین به روش شبیه‌سازی گشتاورها با استفاده از داده‌های پنل در سطح فرد در ایران نشان می‌دهد که تبعیض جنسیتی در یافتن شغل، بزرگترین دلیل برای نرخ مشارکت اقتصادی کم زنان است. همچنین نشان داده می‌شود که اگر تمام تبعیض‌ها خنثی شوند، مشارکت اقتصادی زنان تا ۱۲ درصد افزایش می‌یابد؛ در این مطالعه تأکید می‌شود که عوامل دیگری همچون فرهنگ تأثیر بیشتری بر مشارکت نیروی کار زنان متأهل دارند.

۳- روش‌شناسی و داده‌ها

پژوهش حاضر به‌نوعی برگرفته از کار سامتلبن و مولر (۲۰۲۲) است و هدف آن بررسی تأثیر افزایش مدت زمان فرزندپروری توسط زن و تأثیر افزایش سهم شوهر در کار خانگی، بر احتمال مشارکت اقتصادی زن است؛ این مطالعه با بهره‌گیری از داده‌های طرح گذران وقت مرکز آمار ایران انجام شده است. این طرح که هر پنج

سال یک‌بار از سال ۱۳۸۷ آغاز گردیده، در چهار موج (پاییز و زمستان ۱۳۹۸، بهار و تابستان ۱۳۹۹) اجرا شده و با هدف ثبت دقیق مدت زمان فعالیت‌های روزانه افراد ۱۵ ساله و بیشتر در مناطق شهری طراحی گردیده است. داده‌های مورد استفاده در این پژوهش، مربوط به دو سال ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ بوده و به‌صورت تجمیع شده در تحلیل‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

برای تحلیل روابط علی، از مدل‌های لاجیت^۱ و پروبیت^۲ در سه تصریح مجزا برای تخمین احتمال مشارکت اقتصادی زنان استفاده شده است. این مدل‌ها با به‌کارگیری مجموعه‌ای از متغیرهای مستقل، امکان تخمین احتمال وقوع یک رویداد دودویی را فراهم می‌آورند. مدل لاجیت بر پایه تابع توزیع لجستیک استوار است و خروجی آن، احتمالی بین صفر و یک است که به‌صورت غیرخطی با متغیرهای مستقل مرتبط می‌شود. از آنجا که ضرایب این مدل‌ها به‌طور مستقیم قابل تفسیر نیستند، برای تفسیر اقتصادی نتایج، از اثرات نهایی^۳ استفاده شده است. علت تمرکز بر مدل‌های لاجیت و پروبیت، آن است که متغیر وابسته در این پژوهش به صورت احتمال در نظر گرفته شده است. تفاوت میان دو مدل لاجیت (مدل‌های اول و دوم) در ورود متغیر وضعیت شغلی شوهر به عنوان یکی از متغیرهای کنترلی است؛ به‌طوری‌که مدل اول فاقد این متغیر بوده و مدل دوم آن را در بر می‌گیرد. همچنین، مدل پروبیت نیز با هدف بررسی ثبات یافته‌ها در برابر فرضیات متفاوت توزیع خطاهای مدل، اجرا شده است. در تمامی تخمین‌ها، از ضریب خانوار (به‌عنوان وزن نمونه‌گیری) برای تعدیل داده‌ها و تعمیم نتایج به جامعه آماری هدف استفاده شده است.

جمعیت آماری این طرح شامل ۱۲۹۹۴ خانوار منحصر به فرد و در مجموع ۳۲۹۰۱ نفر است که از این تعداد، ۱۶۱۵۱ نفر زن و ۱۵۷۵۰ نفر مرد را تشکیل می‌دهند. هر فرد در پایگاه داده با استفاده از کد خانوار و شماره ردیف در پرسشنامه به صورت منحصر به فرد شناسایی شده است. همچنین، هر مشاهده دارای دو نوع وزن نمونه‌گیری است: ضریب خانوار و ضریب فردی. با توجه به اینکه جامعه هدف پژوهش، زنان متأهل هستند، داده‌های مربوط به همسران آنان با استفاده از کد خانوار، کد رابطه با سرپرست خانوار و جنسیت، به صورت خودکار به ردیف مربوط به هر زن متأهل الحاق شده است. در تحلیل مدل‌های اقتصادسنجی، از کد خانوار

^۱ Logit

^۲ Probit

^۳ Marginal Effects

به عنوان شنا سه خواهی استفاده شده تا همبستگی درون خانواری کنترل گردد (در حالی که در ترسیم نمودارهای توصیفی تخصیص زمان، از کد فرد استفاده شده است).

فعالیتها در این طرح بر اساس طبقه بندی بین المللی ICATUS 2016 تا سطح چهار رقمی کدگذاری شده اند. در این پژوهش، دسته های اصلی مورد استفاده عبارتند از: کار خانگی، کار بیرون از خانه (شغل)، فرزندپروری، مطالعه و مراقبت شخصی. در تفکیک فعالیت های مرتبط با مراقبت، کد دورقمی ۴۱ (فرزندپروری) به طور خاص در دسته «فرزندپروری» قرار گرفته است، در حالی که سایر کدها مانند ۴۲ (مراقبت از اعضای بزرگسال خانواده) در دسته «کار خانگی» طبقه بندی شده اند. هر فعالیت در داده های خام به صورت بازه های ۱۵ دقیقه ای ثبت شده است که سپس به ساعت تبدیل گردیده است. وزن های نمونه گیری (ضرایب فردی و خانوار) نیز با توجه به مجموع ساعات تخصیص یافته به هر دسته فعالیت، برای هر فرد اعمال شده اند. پس از پاک سازی و تلفیق داده ها، مجموعاً ۳۱۹۰۱ مشاهده حاصل شد که از میان آنها ۱۰۷۵۸ زن متأهل (شامل زنانی که یا سرپرست خانوار یا همسر سرپرست بودند) انتخاب شدند. با استفاده از کد خانوار منحصر به فرد، داده های هر زن با اطلاعات همسرش تلفیق گردید. تمامی مراحل خواندن، پاک سازی، تبدیل واحدها، محاسبه متغیرهای ترکیبی و تلفیق خانوارها در محیط پایتون انجام شد و تحلیل های آماری نهایی با نرم افزار Stata 17 اجرا گردید.

متغیر وابسته در این مطالعه، مشارکت اقتصادی زن است که به صورت (صفر و یک) تعریف شده است. مقدار ۱ در صورتی اختصاص می یابد که فرد در هفت روز گذشته کار کرده باشد، یا دارای شغلی باشد (حتی اگر در هفت روز اخیر کار نکرده باشد)، یا آماده باشد برای شروع کار (یعنی در وضعیت نیروی کار بدون شغل باشد). در غیر این صورت، مقدار صفر در نظر گرفته می شود؛ بنابراین، این متغیر، احتمال مشارکت اقتصادی زنان را منعکس می کند. در نتیجه، احتمال مشارکت اقتصادی زن در مدل لاجیت به صورت رابطه (۱) بیان می شود (عابدی و کریمی، ۱۴۰۱):

$$P_i = E(Y = 1 | X_i) = \frac{1}{1 + \exp(-(\beta_1 + \beta_2 X_i))} \quad (1)$$

و احتمال عدم مشارکت اقتصادی او مطابق رابطه (۲) برابر است با:

$$1 - P_i = E(Y = 0 | X_i) = \frac{\exp(-(\beta_1 + \beta_2 X_i))}{1 + \exp(-(\beta_1 + \beta_2 X_i))} \quad (2)$$

و در نهایت با تقسیم این دو احتمال، مطابق رابطه (۳)، نسبت احتمال به دست می‌آید که عبارت است از نسبت احتمال آنکه زن مشارکت اقتصادی داشته باشد به احتمال آنکه مشارکت اقتصادی نداشته باشد؛

$$\frac{P_i}{1 - P_i} = \frac{1}{\exp(-(\beta_1 + \beta_2 X_i))} = \exp(\beta_1 + \beta_2 X_i) \quad (3)$$

اگر از دو طرف لگاریتم طبیعی گرفته شود، طبق رابطه (۴) داریم (عابدی، ۱۴۰۱):

$$\ln\left(\frac{P_i}{1 - P_i}\right) = \beta_1 + \beta_2 X_i \quad (4)$$

در نتیجه نسبت احتمال نه تنها نسبت به متغیرهای مستقل خطی، بلکه نسبت به پارامترها نیز خطی است؛ اما برای تفسیر اقتصادی ضرایب معمولاً از اثر نهایی استفاده می‌شود؛ اثر نهایی بیان می‌کند که یک واحد تغییر در متغیر توضیحی مدنظر، چه تغییری در احتمال مشارکت اقتصادی زنان ایجاد می‌کند. رابطه (۵) اثر نهایی مدل لاجیت و رابطه (۶) اثر نهایی مدل پروبیت را نشان می‌دهد:

$$\frac{\partial P_i}{\partial X_{ji}} = \beta_j P_i (1 - P_i) \quad (5)$$

$$\frac{\partial P_i}{\partial X_{ji}} = \beta_j \phi(X'_i \beta) \quad (6)$$

که در رابطه (۶)، ϕ تابع چگالی احتمال توزیع نرمال استاندارد است؛ بنابراین اثر نهایی نه تنها به ضریب متغیر، بلکه به اندازه احتمال پیش‌بینی شده آن نیز بستگی دارد؛ به همین دلیل در مطالعات معمولاً اثرات نهایی در میانگین متغیرها و یا میانگین اثرات نهایی مورد گزارش قرار می‌گیرند. تفاوت مدل پروبیت در آن است که تابع توزیع نرمال استاندارد به جای لاجستیک مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ به صورت شهودی این تفاوت به معنای آن است که در مدل لاجیت، توزیع لاجستیک دارای دُم‌های نسبتاً پهن‌تر است، در حالی که در مدل پروبیت، تابع توزیع نرمال استاندارد سریع‌تر به محورهای مختصات نزدیک می‌شود.

بخش اول از متغیرهای مستقل عبارت‌اند از سن زن، توان دوم سن زن و سن

شوهر؛ همچنین تحصیلات زن و شوهر نیز در مدل قرار گرفتند؛ بر اساس نوع مدرک تحصیلی اعلام شده، تعداد سال‌های تحصیل جایگذاری شده‌اند؛ برای مثال کارشناسی معادل ۱۶، کارشناسی ارشد ۱۸ و دکتری تخصصی ۲۳ سال در نظر گرفته شدند؛ متغیر بعدی از دو متغیر تعداد افراد خانوار و تعداد افراد بالای ۶ سال خانوار به دست می‌آید که با کم کردن تعداد افراد بالای ۶ سال از کل افراد خانوار، افراد زیر ۶ سال به دست می‌آید که اگر بزرگتر از صفر باشد مقدار ۱ و در غیر این صورت صفر می‌شود؛ از آنجایی که در این پیمایش اطلاعاتی به طور مستقیم از وضع درآمد خانوار و به خصوص شوهر وجود ندارد، برای کنترل این اثر، سعی بر آن شده است تا به صورت غیرمستقیم از وضع شغلی شوهر در این راستا استفاده شود؛ به این صورت که اگر شوهر کارفرما با عدد ۴، اگر کارکن مستقل باشد، عدد ۳، اگر مزد و حقوق‌بگیر بخش خصوصی باشد عدد ۲، مزد و حقوق‌بگیر بخش دولتی و تعاونی ۱ و درنهایت کارکن بدون مزد و کارآموز ۰، در نظر گرفته شده است؛ و درنهایت متغیر مدت زمان فرزندپروری زن به ساعت و همچنین متغیر سهم شوهر از کار خانگی که از تقسیم مقدار ساعت کار خانگی شوهر بر مجموع ساعت کار خانگی زن و شوهر به دست می‌آید، به عنوان متغیرهای توضیح‌دهنده مورد علاقه پژوهشگر در مدل قرار گرفتند.

۴ - ملاحظات علی و محدودیت‌های روش‌شناختی

درون‌زایی می‌تواند در تخمین مدل نقش داشته باشد؛ به این صورت که احتمال مشارکت اقتصادی زن می‌تواند بر فرزندپروری و سهم کار خانگی شوهر اثرگذار باشد و همچنین فرزندپروری و سهم کار خانگی شوهر بر احتمال مشارکت اقتصادی زن تأثیرگذار باشد (علیت معکوس)^۱؛ همچنین متغیر درآمد شوهر می‌تواند به عنوان متغیر محذوف^۲ نقش عمل کند؛ به این صورت که درآمد بالاتر شوهر با احتمال مشارکت اقتصادی زن همبستگی منفی و با سهم کار خانگی شوهر نیز همبستگی منفی داشته باشد (هزینه فرصت تولید خانگی برای مصرف خود افزایش می‌یابد و سعی در برون‌سپاری بیشتر مدنظر قرار می‌گیرد). با توجه به این عوامل استفاده از متغیر ابزاری می‌تواند در دستور کار قرار گیرد؛ برای مثال وجود پدر بزرگ و مادر بزرگ برای سپردن بچه به منظور آسودگی خاطر برای مشارکت اقتصادی؛ به این صورت

^۱ reverse causality

^۲ omitted variable bias

که وجود پدربزرگ و مادربزرگ و یا وجود آنها در کنار میزان ساعتی که آنها برای فرزندپروری اختصاص می‌دهند با میزان زمان فرزندپروری خانم ارتباط قوی دارد و از طرفی فقط از طریق همین متغیر فرزندپروری زن، با احتمال مشارکت اقتصادی زن ارتباط دارد؛ اما داده مورد نظر از این قابلیت برخوردار نیست؛ راه اول آن است که در قسمت بستگی با سرپرست خانوار پرسش‌نامه، کد پدر و مادر، برادر و خواهر و سایر خویشاوندان مورد نظر قرار گیرد و زمان فرزندپروری آنها مورد نظر قرار گیرد؛ از آنجایی که در زمان تهیه پرسش‌نامه فقط پدر و مادرهایی که با زن و شوهر زندگی می‌کنند، در نظر قرار می‌گیرند و سایر پدر و مادرهایی که در زمان تهیه پرسش‌نامه حضور نداشتند اما به واسطه محل زندگی نزدیک می‌توانند در فرزندپروری زمان اختصاص دهند، از نمونه خارج هستند؛ در نتیجه هم تعداد نمونه مورد استفاده به شدت کاهش می‌یابد و هم مدل دچار مشکل خطای اندازه‌گیری^۱ می‌شود؛ اگر در نمونه سؤالی مبنی بر حضور و کمک افراد نزدیک برای فرزندپروری وجود داشت، می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. راه دوم آن است که از داده پیمایش شده قبلی که در سال ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ تهیه شده است، به صورت وقفه زمانی استفاده شود؛ به این صورت که ۳۰ درصد از نمونه ثابت است و از آنها به عنوان متغیر ابزاری استفاده شود؛ زیرا هر دو شرط متغیر ابزاری را دارا هستند؛ اما از آنجا که باز هم حجم نمونه کاهش می‌یابد، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. همچنین برای فرزندپروری دسترسی به مهدکودک می‌تواند به عنوان متغیر ابزاری استفاده شود که این اطلاعات در داده موجود نیست. همچنین برای درآمد شوهر می‌توان از تکنیک‌های مرتبط به داده شبه پنل بهره برد؛ به این صورت که از داده بودجه خانوار مرکز آمار ایران برای دستیابی به درآمد افراد استفاده کرده و با استفاده از سن، کانال ارتباطی بین دو داده برقرار کرد که این رویکرد نیز با توجه به هماهنگ نبودن از لحاظ تواتر زمانی و کمبود داده‌ها می‌تواند اریب تجمیع ایجاد کند و توصیه نمی‌شود و استفاده از پروکسی در دستور کار قرار می‌گیرد. همچنین موضوع همزمانی تخصیص زمان و مشارکت اقتصادی احتمالاً منجر به درون‌زایی می‌شوند.

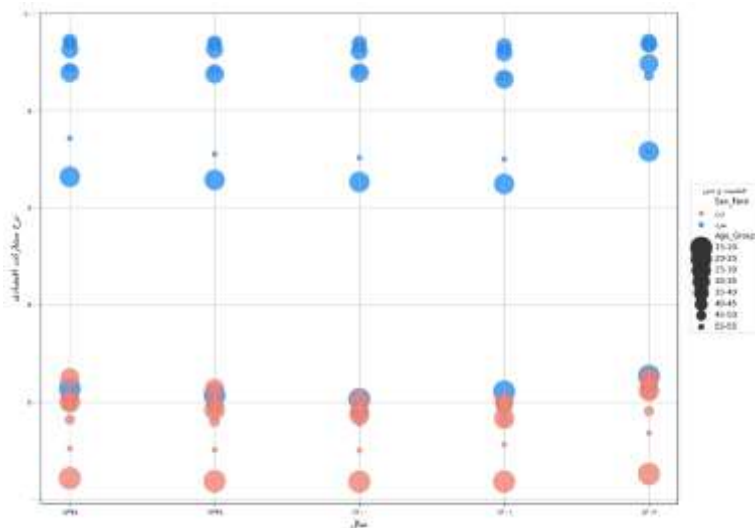
۵- مروری بر حقایق آشکار شده در بازار نیروی کار

بر اساس داده‌های طرح آمارگیری نیروی کار مرکز آمار ایران در دوره ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۲ و با محدودیت‌های جنسیتی (فقط اتباع ایرانی)، بازه سنی (۱۵ تا ۵۵ سال) و

^۱ Measurement error

استفاده از وزن فردی، نرخ مشارکت اقتصادی زنان همچنان در سطحی بسیار پایین نسبت به مردان قرار دارد. این نرخ که با تقسیم مجموع نیروی کار شاغل و بدون شغل بر جمعیت در سن کار مدنظر (با تعدیل ضرایب نمونه‌گیری) محاسبه می‌شود، در سال ۱۴۰۲ برای زنان تنها ۱۴/۶ درصد و برای مردان ۶۹/۵ درصد گزارش شده است. هم‌زمان، نرخ بیکاری زنان (۱۵ درصد) بیش از دو برابر نرخ بیکاری مردان (۶/۷ درصد) است.

همان‌گونه که در شکل ۱ نشان داده شده، روند مشارکت اقتصادی به تفکیک جنسیت و بازه‌های سنی در طی این پنج سال، الگویی پایدار از نابرابری را آشکار می‌سازد. در این نمودار، اندازه حباب‌ها بازه‌های سنی را منعکس می‌کند (هرچه حباب بزرگ‌تر، نشان‌دهنده سنین پایین‌تر است) و رنگ آبی مربوط به مردان و رنگ نارنجی به زنان اختصاص یافته است. به استثنای گروه سنی ۱۵ تا ۲۰ سال که به دلایل تحصیلی و گذر موقت از نیروی کار الگویی متفاوت دارد، در تمامی بازه‌های سنی، نرخ مشارکت مردان به‌طور مداوم و با شکاف چشمگیری بالاتر از زنان بوده است. هرچند در سال ۱۴۰۲، افزایش اندکی در مشارکت اقتصادی زنان در تمامی گروه‌های سنی مشهود است، اما این روند هنوز فاصله عظیمی با اهداف سیاست‌های اقتصاد مقاومتی دارد که بر «فعال‌سازی سرمایه‌های انسانی» و «حداکثر مشارکت آحاد جامعه در فعالیت‌های اقتصادی» تأکید می‌کنند.

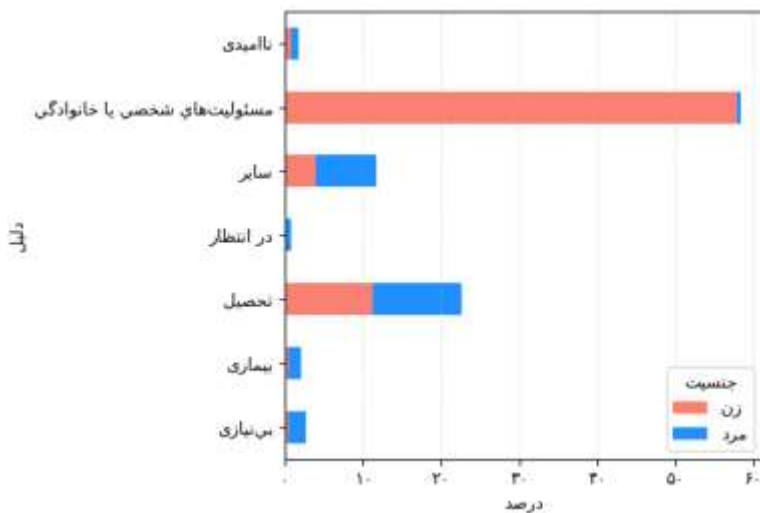


شکل ۱. روند نرخ مشارکت اقتصادی به تفکیک جنسیت و بازه سنی در ایران
 مأخذ: محاسبات محقق از داده نیروی کار مرکز آمار ایران

در شکل ۲، پاسخ‌های دسته‌بندی شده به سؤال ۳۳ از پرسشنامه طرح آمارگیری نیروی کار مرکز آمار ایران در سال ۱۴۰۲ مورد بررسی قرار گرفته است. این سؤال می‌پرسد: «علت اینکه در طول ۴ هفته گذشته در جستجوی کار نبوده‌اید، چیست؟» و تنها برای افرادی که به تمامی سؤالات مربوط به داشتن شغل (سؤالات ۱ تا ۶) پاسخ «نه» داده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است.

آنچه در این نمودار به‌وضوح مشهود است، این است که مسئولیت‌های شخصی و خانوادگی، با حدود ۶۰ درصد، علت غالب عدم جستجوی کار توسط زنان است؛ در حالی که این رقم برای مردان بسیار کمتر و نزدیک به صفر است. این یافته، نشان‌دهنده اهمیت بار ناعادلانه وظایف خانواری بر دوش زنان است؛ باری که نه تنها فعالیت اقتصادی آنان را متوقف می‌کند، بلکه آنان را از حتی جستجوی فرصت‌های شغلی باز می‌دارد. این وضعیت، با توجه به اهداف سیاست‌های اقتصاد مقاومتی که بر «فعال سازی کلیه منابع انسانی» تأکید دارند، یک ضایعه اقتصادی و اجتماعی بزرگ محسوب می‌شود.

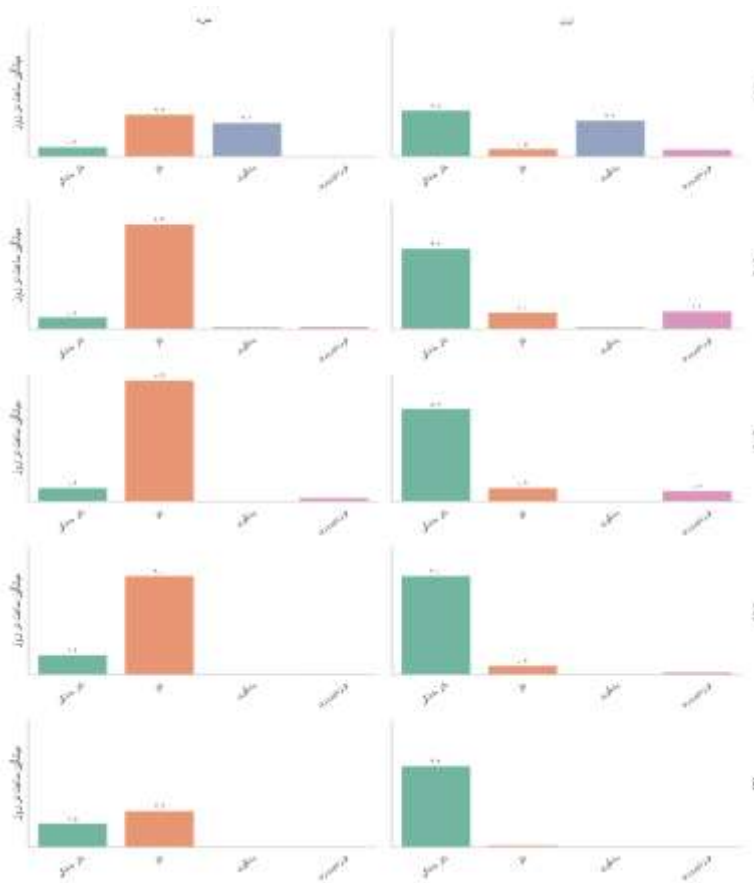
در میان زنانی که علت عدم جستجوی شغل خود را مسئولیت‌های شخصی و خانوادگی ذکر کرده‌اند، ۸۲/۷ درصد متأهل، ۱۱/۳ درصد ازدواج تمام شده (به دلیل فوت همسر یا طلاق) و تنها ۵/۹ درصد مجرد و هرگز ازدواج نشده هستند. این آمار نشان می‌دهد که متأهل بودن، به‌عنوان یک عامل ساختاری، بار سنگین‌تری از مسئولیت‌های خانواری را بر دوش زنان می‌گذارد چیزی که با سیاست‌های کلی خانواده که بر «تقویت و تشویق خانواده در جهت مشارکت در اهداف کشوری» تأکید دارند، در تضاد است؛ چرا که خانواده نباید مانعی برای مشارکت اقتصادی باشد، بلکه باید فضایی برای توسعه و حمایت از ظرفیت‌های اعضای خود به‌ویژه زنان فراهم کند. دلیل دوم عدم جستجوی کار، تحصیلات است که در اینجا به صورت تقریباً متناسب بین دو جنسیت توزیع شده است نشان‌دهنده اینکه محدودیت‌های تحصیلی در این مورد، عاملی جنسیتی نیست؛ بنابراین، اختلاف عمده در علل عدم جستجوی کار، نه در سطح تحصیلات، بلکه در توزیع ناعادلانه وظایف خانواری و انتظارات فرهنگی ریشه دارد.



شکل ۲. چرایی عدم جستجو برای کار به تفکیک جنسیت
مأخذ: محاسبات محقق از داده نیروی کار مرکز آمار ایران

در شکل ۳، داده‌های طرح گذران وقت مرکز آمار ایران برای سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ مورد بررسی قرار گرفته است که در بخش «داده‌ها و روش شناسی» به‌طور دقیق‌تر معرفی خواهند شد. این داده‌ها بر اساس طبقه‌بندی فعالیت‌های بین‌المللی ICATUS 2016^۱، پنج نوع فعالیت را شامل می‌شوند: کار خانگی، شغل (کار بیرون از خانه)، مطالعه، بچه‌داری (فرزندپروری) و مراقبت از خود. در این تحلیل، گذران وقت روزانه به تفکیک فعالیت، جنسیت و بازه سنی بررسی شده است. لازم به ذکر است، از آنجا که بیشترین مقدار زمان صرف شده توسط هر دو جنسیت به مراقبت از خود اختصاص داشت، این دسته برای تسهیل مقایسه بین فعالیت‌های اقتصادی و خانواری حذف شده است.

^۱ International Classification of Activities for Time-Use Statistics



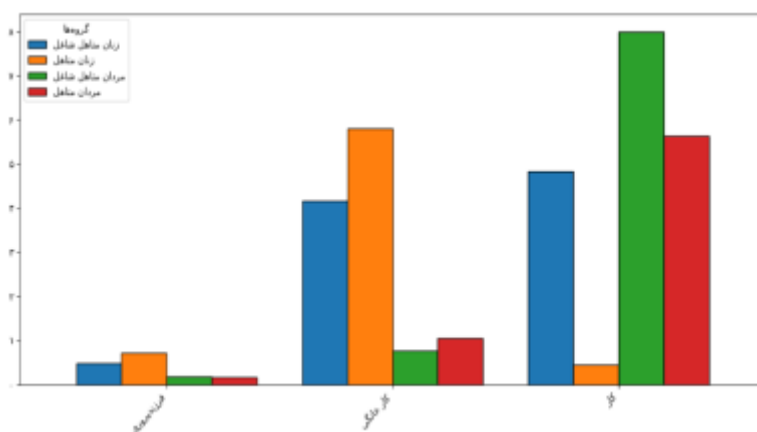
شکل ۳. گذران وقت روزانه بر حسب فعالیت، گروه سنی و جنسیت
 مأخذ: محاسبات محقق از داده گذران فراغت مرکز آمار ایران

آنچه در شکل ۳ به وضوح مشهود است، این است که در تمامی بازه‌های سنی، مردان به‌طور مداوم و با اختلاف قابل توجهی، زمان بیشتری را صرف کار بیرون از خانه (شغل) می‌کنند؛ این اختلاف به‌ویژه در بازه سنی ۲۵ تا ۵۵ سال، دوره اوج فعالیت اقتصادی تشدید می‌شود.

در مقابل، کار خانگی با اختلاف چشمگیری، بیشترین زمان را از زنان در تمامی بازه‌های سنی می‌گیرد تا حدی که در برخی گروه‌ها به ۶ ساعت در روز می‌رسد. همچنین، فرزندپروری نیز به‌طور مشابه کار خانگی، زمان بیشتری از زنان را دربر می‌گیرد در حالی که برای مردان، این مقدار ناچیز و در بسیاری از بازه‌ها نزدیک به

صفر است. در مورد مطالعه، هیچ تفاوت جنسیتی معناداری مشاهده نمی شود و با گذشت از بازه سنی ۱۵ تا ۲۵ سال، این فعالیت به سرعت کاهش می یابد. علاوه بر آن، در شکل ۴، مقایسه‌ای بین گذران وقت متأهلین شاغل و کل جمعیت متأهل از نظر جنسیت و فعالیت‌های کلیدی شامل کار با مزد (شغل)، کار خانگی و فرزندپروری ارائه شده است. آنچه در این شکل به وضوح مشهود است، این است که زنان متأهل شاغل، به طور میانگین، نزدیک به ۳ ساعت در روز بیشتر از مردان متأهل شاغل، به کار خانگی اختصاص می دهند. این اختلاف، نه تنها نشان دهنده عدم تعادل در تقسیم وظایف خانواری است، بلکه به عنوان یک بار اضافی بر دوش زنان شاغل عمل می کند که مستقیماً بر انرژی جسمی و فکری آنان برای حضور مؤثرتر و پایدارتر در بازار کار تأثیر منفی می گذارد.

تحلیل داده ها نشان می دهد که افزایش زمان اختصاص یافته به مراقبت از اعضای خانواده به ویژه در سال های اولیه تولد فرزند به طور قابل توجهی بر زنان متأهل شاغل تحمیل می شود. در حالی که مردان متأهل شاغل، حتی در صورت وجود فرزند کوچک، تنها افزایش ناچیزی در زمان مراقبت از خانواده ثبت می کنند، زنان شاغل مجبورند زمان مراقبت را به طور متوسط تا نزدیک ۳ ساعت در روز افزایش دهند افزایشی که حتی در میان افرادی که مشغول به کار با مزد هستند، قابل مشاهده است.



شکل ۴. مقایسه گذران وقت بین متأهل ها بر حسب جنسیت

منبع: محاسبات محقق از داده گذران فراغت مرکز آمار ایران

۶- یافته‌های پژوهش

نتایج ضرایب تخمین زده شده در جدول ۱ و اثرات نهایی مربوطه در جدول ۲ گزارش شده‌اند. دو ستون اول جدول‌ها نتایج مدل‌های لاجیت را نشان می‌دهند، درحالی‌که ستون سوم، یافته‌های مدل پروبیت را ارائه می‌کند. تطابق نزدیک نتایج مدل‌های لاجیت و پروبیت با وجود تفاوت در فرضیه‌های زیربنایی توزیع خطاهای (توزیع لجستیک در مقابل توزیع نرمال استاندارد) ثبات و قابلیت اتکای یافته‌های اصلی پژوهش را تأیید می‌کند.

جدول ۱: نتایج مدل‌های لاجیت و پروبیت برای مشارکت اقتصادی زنان

متغیرها	لاجیت (۱)	لاجیت (۲)	پروبیت
سن زن	0.295*** (0.0321)	0.202*** (0.0345)	0.0978*** (0.0179)
توان دوم سن زن	0.00323*** (0.000358)	0.00191*** (0.000400)	0.000919*** (0.000208)
سن شوهر	-0.0331*** (0.00968)	-0.0250** (0.0106)	-0.0129** (0.00567)
تحصیلات زن	0.180*** (0.0128)	0.184*** (0.0142)	0.0911*** (0.00722)
تحصیلات شوهر	-0.0118 (0.00985)	-0.00792 (0.0111)	-0.00344 (0.00604)
وجود فرد زیر ۶ سال	-0.0622 (0.0989)	-0.0957 (0.105)	-0.0637 (0.0567)
زمان فرزندپروری زن	-0.285*** (0.0396)	-0.260*** (0.0415)	-0.134*** (0.0211)
سهم شوهر از کارخانگی	2.106*** (0.234)	2.311*** (0.249)	1.293*** (0.139)
وضع شغلی شوهر	-	-0.0317 (0.0521)	-0.00811 (0.0284)
عرض از مبدأ	-8.839*** (0.721)	-7.651*** (0.788)	-3.907*** (0.404)
مشاهدات	8786	6913	6913

توضیحات: ** و *** به ترتیب معناداری در سطوح پنج و یک درصد است.

منبع: محاسبات محقق

همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، یافته‌های تخمین مدل‌ها نشان می‌دهد که سن زن در تمامی مدل‌ها دارای ضریبی مثبت و معنادار در سطح ۱ درصد است؛ این یافته نشان می‌دهد که با افزایش سن، احتمال مشارکت اقتصادی زنان افزایش می‌یابد. با این حال، توان دوم سن زن نیز در تمامی مدل‌ها منفی و معنادار در سطح ۱ درصد است که نشان‌دهنده وجود یک رابطه غیرخطی مقعر بین سن و مشارکت اقتصادی است؛ به عبارت دیگر، اگرچه در سنین پایین‌تر، افزایش سن با افزایش احتمال مشارکت همراه است، اما پس از یک نقطه بهینه، این روند معکوس شده و احتمال مشارکت کاهش می‌یابد. سن شوهر نیز در تمامی مدل‌ها دارای ضریبی منفی است: در مدل لاجیت اول در سطح یک درصد و در مدل لاجیت دوم و پروبیت در سطح ۵ درصد معنادار است. این یافته نشان می‌دهد که با بالا رفتن سن شوهر، احتمال مشارکت اقتصادی زن کاهش می‌یابد؛ این اثر در مدل لاجیت اول از نظر اندازه نیز قوی‌تر است.

تحصیلات زن یکی از قوی‌ترین عوامل مؤثر بر مشارکت اقتصادی محسوب می‌شود؛ این متغیر در تمامی مدل‌ها مثبت و معنادار در سطح یک درصد و دارای ضریبی بزرگ است که نشان می‌دهد با افزایش سال‌های تحصیلی زن، احتمال مشارکت اقتصادی او به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد. در مقابل، تحصیلات شوهر در هیچ‌یک از مدل‌ها معنادار نبوده است. همچنین، وجود کودک زیر ۶ سال در خانوار که به‌عنوان یکی از متغیرهای کلیدی در ادبیات موضوع مطرح است در این پژوهش معناداری آماری نداشته است. متغیر دیگری که در مدل‌های دوم و سوم (لاجیت دوم و پروبیت) به‌عنوان جایگزینی برای درآمد شوهر وارد شده، وضعیت شغلی شوهر است. با این حال، این متغیر نیز از معناداری آماری برخوردار نیست. دلیل اصلی این عدم معناداری، حجم بالای داده‌های گمشده برای این سؤال در پرسشنامه است؛ به‌طوری‌که ورود این متغیر، حجم نمونه را از ۸۷۸۶ به ۶۹۱۳ مشاهده کاهش می‌دهد. با توجه به این محدودیت، تصمیم گرفته شد تا از تکنیک‌های پر کردن داده‌های گمشده استفاده نشود و به جای آن، دو تصریف مجزا از مدل (با و بدون این متغیر) ارائه شود تا امکان مقایسه ثبات یافته‌ها فراهم آید.

در میان تمامی متغیرها، دو متغیر اصلی مورد علاقه پژوهش یعنی زمان فرزندپروری زن و سهم شوهر از کار خانگی در تمامی مدل‌ها معنادار در سطح ۱ درصد بوده‌اند و یافته‌های کلیدی این مطالعه را تشکیل می‌دهند:

الف) زمان فرزندپروری زن دارای ضریبی منفی است که نشان می‌دهد با ثابت

نگه داشتن سایر شرایط، هر یک ساعت افزایش در زمان اختصاص یافته به فرزندپروری، احتمال مشارکت اقتصادی زن را کاهش می‌دهد.

ب) سهم شوهر از کارهای خانگی دارای ضریبی مثبت است که بیانگر آن است که افزایش سهم نسبی شوهر در انجام وظایف خانواری، به‌طور معناداری احتمال مشارکت اقتصادی زن را افزایش می‌دهد.

این یافته‌ها در جدول ۲ نیز در قالب اثرات نهایی گزارش شده‌اند که برای تفسیر اقتصادی دقیق‌تر ضرایب مدل‌های گسسته ضروری هستند.

جدول ۲: اثرات نهایی مدل‌های لاجیت و پروبیت برای مشارکت اقتصادی زنان

متغیرها	لاجیت (۱)	لاجیت (۲)	پروبیت
سن زن	0.026*** (0.003)	0.020*** (0.003)	0.018*** (0.003)
توان دوم سن زن	-0.000*** (0.000)	-0.000*** (0.000)	-0.000*** (0.000)
سن شوهر	-0.003*** (0.001)	-0.002** (0.001)	-0.002** (0.001)
تحصیلات زن	0.016*** (0.001)	0.018*** (0.001)	0.017*** (0.001)
تحصیلات شوهر	-0.001 (0.001)	-0.001 (0.001)	-0.001 (0.001)
وجود فرد زیر ۶ سال	-0.005 (0.009)	-0.009 (0.010)	-0.012 (0.010)
زمان فرزندپروری زن	-0.025*** (0.003)	-0.025*** (0.004)	-0.024*** (0.004)
سهم شوهر از کارخانگی	0.185*** (0.020)	0.225*** (0.023)	0.236*** (0.025)
وضع شغلی شوهر		-0.003 (0.005)	-0.001 (0.005)

توضیحات: ** و *** به ترتیب معناداری در سطوح پنج و ۱ درصد است.

منبع: محاسبات محقق

همان‌طور که در جدول ۲ مشاهده می‌شود، یافته‌های اثرات نهایی نشان می‌دهد که هر یک ساعت افزایش در زمان اختصاص یافته به فرزندپروری توسط زن، با ثبات سایر شرایط، به‌طور متوسط احتمال مشارکت اقتصادی او را در مدل‌های لاجیت (۱) و (۲) به میزان ۰/۰۲۵ درصد و در مدل پروبیت به میزان ۰/۰۲۴ درصد کاهش می‌دهد.

از سوی دیگر، افزایش سهم شوهر از کار خانگی تأثیری مثبت و معنادار دارد. به عبارت دیگر هر یک واحد افزایش در سهم شوهر از کار خانگی، احتمال مشارکت اقتصادی زن را در مدل‌های لاجیت (۱)، (۲) و پروبیت به ترتیب $0/185$ ، $0/225$ و $0/236$ در صد افزایش می‌دهد. این یافته، اهمیت تقسیم عادلانه وظایف خانواری در تسهیل مشارکت اقتصادی زنان را به خوبی آشکار می‌سازد. در میان سایر متغیرها، هر یک سال افزایش در سطح تحصیلات زن نیز احتمال مشارکت اقتصادی او را در مدل‌های لاجیت (۱)، (۲) و پروبیت به ترتیب $0/16$ ، $0/18$ و $0/17$ درصد، افزایش می‌دهد. همچنین، هر یک واحد افزایش در سن زن، این احتمال را در مدل‌های مذکور به ترتیب $0/026$ ، $0/02$ درصد و $0/18$ درصد بالا می‌برد. اگرچه اثر نهایی توان دوم سن زن نیز از نظر آماری معنادار است، اما اندازه آن از نظر اقتصادی قابل توجه نیست. در مقابل، سن شوهر اثری منفی دارد. به طوری که هر یک واحد افزایش در سن شوهر، احتمال مشارکت اقتصادی زن را در مدل‌های لاجیت (۱)، (۲) و پروبیت به ترتیب $0/003$ ، $0/002$ درصد و $0/002$ درصد کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با استفاده از مدل‌های رگرسیون لاجیت و پروبیت و بر پایه داده‌های طرح گذران وقت مرکز آمار ایران در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹، اثر زمان فرزندپروری و سهم کار خانگی همسر بر احتمال مشارکت اقتصادی زنان بررسی شد. نتایج نشان می‌دهد که افزایش زمان فرزندپروری، در صورت نبود سازوکارهای حمایتی کافی، احتمال مشارکت اقتصادی زنان را کاهش می‌دهد؛ در مقابل، افزایش سهم همسر از کارهای خانگی با افزایش احتمال مشارکت اقتصادی زنان همراه است. این یافته‌ها با شواهد بین‌المللی نیز هم‌راستا است؛ به گونه‌ای که مطالعاتی مانند سامتلبن و مولر (۲۰۲۲) نشان داده‌اند که افزایش بار مراقبتی و خانگی و تقسیم نامتوازن آن میان زوجین، مشارکت زنان در بازار کار را کاهش می‌دهد، در حالی که توزیع متوازن تر مسئولیت‌ها، حضور اقتصادی زنان را تقویت می‌کند. همچنین، نتایج هرش و استراتون (۱۹۹۴) درباره اثر منفی زمان خانه‌داری بر سرمایه انسانی و دستمزد، با الگوی مشاهده شده در این پژوهش سازگار است. در میان متغیرهای کنترلی، تحصیلات زنان قوی‌ترین اثر مثبت را بر احتمال مشارکت اقتصادی آنان نشان می‌دهد؛ موضوعی که با ادبیات داخلی و بین‌المللی همخوانی دارد و بر اهمیت سرمایه

انسانی در افزایش حضور زنان در بازار کار تأکید می‌کند. در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که نحوه تخصیص زمان درون خانوار و چگونگی تقسیم کارهای خانگی میان زوجین، از تعیین‌کننده‌های مهم مشارکت اقتصادی زنان است. از این منظر، افزایش زمان فرزندپروری را باید نه به‌عنوان مانعی ذاتی برای مشارکت اقتصادی زنان، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از ضرورت تقویت حمایت‌های خانوادگی و اجتماعی تفسیر کرد؛ زیرا در شرایطی که خدمات مراقبت از کودک، مرخصی‌های حمایتی و سازوکارهای تسهیل‌کننده کافی نباشد، فشار زمانی بر زنان افزایش یافته و امکان حضور مستمر آنان در فعالیت‌های اقتصادی کاهش می‌یابد. در مقابل، افزایش سهم هم‌سر از کارهای خانگی نشان می‌دهد که مشارکت حمایتی مردان در درون خانواده می‌تواند محدودیت زمانی زنان را کاهش داده و زمینه حضور فعال‌تر آنان در بازار کار را فراهم کند. این نتیجه، با منطق اقتصاد خانواده نیز سازگار است؛ زیرا هرچه تقسیم کار درون خانوار متعادل‌تر باشد، امکان تخصیص بهینه‌تر زمان میان مسئولیت‌های خانوادگی و فعالیت‌های اقتصادی بیشتر می‌شود. بنابراین، آنچه از نتایج این پژوهش برمی‌آید، ضرورت حرکت به سمت الگوهای حمایتی‌تر درون خانواده است؛ الگوهایی که در آن، نقش‌های خانوادگی زنان حفظ و تقویت می‌شود، اما در عین حال امکان مشارکت اقتصادی مؤثر آنان نیز فراهم می‌گردد.

این یافته‌ها از منظر سیاست‌گذاری نیز اهمیت چندگانه‌ای دارند و با دو محور کلیدی سیاست‌های کلان کشور هم‌راستا هستند. نخست، با بند (۱) سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی که بر فعال‌سازی همه ظرفیت‌های انسانی و افزایش مشارکت آحاد جامعه در فعالیت‌های اقتصادی تأکید دارد، سازگار است. بر این اساس، زنان به‌عنوان بخشی مهم از سرمایه انسانی کشور باید بتوانند با رفع موانع زمانی و نهادی، نقش اقتصادی کامل‌تری ایفا کنند. دوم، این نتایج با بند (۱۱) سیاست‌های کلی خانواده و نیز جهت‌گیری‌های سیاست‌های کلی جمعیت هم‌سو است؛ زیرا تقویت خانواده مستلزم آن است که ساختارهای حمایتی درون و بیرون خانواده به‌گونه‌ای تنظیم شوند که ایفای هم‌زمان نقش‌های خانوادگی و اقتصادی برای زنان امکان‌پذیر باشد، نه متعارض. بر این اساس، سیاست‌گذاری‌های زیر می‌تواند در راستای تقویت مشارکت اقتصادی زنان و تحکیم بنیان خانواده مورد توجه قرار گیرد:

الف) توسعه مشاغل انعطاف‌پذیر (مانند دورکاری، کار پاره‌وقت با حقوق کامل، یا ساعت‌کار قابل تنظیم) به‌ویژه برای زنان متأهل و دارای فرزند، که بتوانند در کنار مسئولیت‌های خانگی، در بازار کار حضور مؤثری داشته باشند.

ب) توسعه زیرساخت‌های مراقبتی عمومی: گسترش دسترسی به خدمات مراقبت از کودکان و مهدکودک‌های مقرون به صرفه، باکیفیت و ایمن؛ به‌ویژه در مناطق شهری و روستایی محروم، می‌تواند بار فرزندپروری را کاهش داده و فرصت اقتصادی زنان را افزایش دهد.

ج) حمایت از بهره‌وری خانوار: حمایت از خدمات و فناوری‌هایی که زمان انجام کارهای خانگی را کاهش می‌دهند و بهره‌وری خانوار را افزایش می‌دهند.

چ) ارتقای مهارت‌ها و سرمایه انسانی زنان: تقویت دسترسی زنان به آموزش‌های مهارتی متناسب با نیازهای بازار کار و حمایت از اشتغال‌زایی زنان در بخش‌های مولد، هماهنگ با اهداف اقتصاد مقاومتی، می‌تواند اثر مثبت تحصیلات را تقویت کند.

در نهایت، این پژوهش با وجود محدودیت‌هایی مانند نبود داده‌های مستقیم درباره وضعیت درآمدی زوجین و نیز محدودیت در شناسایی دقیق سازوکارهای علی، نشان می‌دهد که خانواده نه تنها مانعی برای مشارکت اقتصادی زنان نیست، بلکه در صورت برخورداری از سازوکارهای حمایتی مناسب می‌تواند به بستری برای تقویت هم‌زمان کارکرد خانوادگی و اقتصادی زنان تبدیل شود. بنابراین، تقویت حمایت‌های درون خانوادگی و توسعه زیرساخت‌های عمومی مراقبت، می‌تواند مسیر تحقق هم‌زمان اهداف اقتصاد مقاومتی، سیاست‌های کلی خانواده و سیاست‌های جمعیتی کشور را هموار سازد.

فهرست منابع

- ترابی، فاطمه. (۱۳۹۹). رابطه کار خانگی و تحصیلات زوجین در مناطق شهری ایران. مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۹(۲)، ۲۶۳-۲۸۹.
<https://doi:10.22059/jisr.2020.287349.919>
- رئیس السادات، ریحانه، ملک الساداتی، سید سعید و هوشمند، محمود. (۱۴۰۳). تبعیض در دستیابی به فرصت‌های شغلی برای مادران در بازار کار شهری ایران. اقتصاد شهری، ۹(۱)، ۳۴-۱۹.
<https://doi:10.22108/ue.2024.143371.1302>
- سراونی، کاظم و ترابی، فاطمه. (۱۴۰۲). عوامل اجتماعی و جمعیت‌شناختی مرتبط با مراقبت غیردستمزدی در مناطق شهری ایران: شواهدی از پیمایش گذران وقت (۱۳۹۸-۱۳۹۹). ۱۲(۱). ۱۰۶-۱۲۷.
- عابدی، سمانه و کریمی، مریم. (۱۴۰۱). بررسی تمایل به پرداخت خانوار شهری در سرمایه‌گذاری برای تجهیزات کارآمد انرژی: نقش ارزش ادراک‌شده و برچسب بهره‌وری انرژی. اقتصاد شهری، ۷(۲)، ۱-۱۶.
<https://doi:10.22108/ue.2023.134741.1224>
- عابدی، سمانه. (۱۴۰۱). عوامل مؤثر بر پذیرش فناوری‌های کارآمد آبی در سازگاری با تغییر اقلیم و کاهش هدر رفت آب شهری. نشریه محیط زیست طبیعی، ۷۵(۲)، ۳۰۷-۳۱۹.
<https://doi:10.22059/jne.2022.337837.2382>
- کشاورز حداد، غلامرضا و علویان قوانینی، آرش. (۱۳۹۱). شکاف جنسیتی دستمزد در مناطق شهری ایران. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۱۷(۵۳)، ۱۰۱-۱۳۳.
- Alfers, L. (2015). WIEGO Child Care Initiative literature review. Women in Informal Employment: Globalizing and Organizing (WIEGO).
- Becker, G. S. (1985). Human capital, effort, and the sexual division of labor. Journal of Labor Economics, 3(1, Part 2), S33-S58.
- Bertay, A. C. Dordevic, L. & Sever, C. (2020). Gender inequality and economic growth: Evidence from industry-level data (IMF Working Paper 2020/119). International Monetary Fund.
<https://doi.org/10.5089/9781513546278.001>
- Bianchi, S. M. (2000). Maternal employment and time with children: Dramatic change or surprising continuity? Demography, 37, 401-414.
- Campaña, J. C. Gimenez-Nadal, J. I. & Molina, J. A. (2016). Increasing the human capital of children in Latin American countries: The role of parents' time in childcare. Journal of Development Studies, 53(6), 805-825. <https://doi.org/10.1080/00220388.2016.1208179>
- Canon, M. E. Golan, L. & Smith, C. A. (2021). Understanding the gender earnings gap: Hours worked, occupational sorting, and labor market experience. Federal Reserve Bank of St. Louis Review, 103(2), 175-205.

- Eckstein, Z. & Wolpin, K. I. (1989). Dynamic Labour Force Participation of Married Women and Endogenous Work Experience. *The Review of Economic Studies*, 56(3), 375–390. <https://doi.org/10.2307/2297553>
- Farahzadi, S. & Rahmati, M. (2020). Female labor participation in Iran: A structural model estimation. *Journal of Economic Studies*, 47(1), 1–19. <https://doi.org/10.1108/JES-10-2017-0276>
- Ferrant, G. & Thim, A. (2019). Measuring women's economic empowerment: Time use data and gender inequality. *OECD Development Policy Papers*, No. 16. OECD Publishing. <https://doi.org/10.1787/02e538fc-en>
- Ferrant, G. Pesando, L. M. & Nowacka, K. (2014). Unpaid care work: The missing link in the analysis of gender gaps in labour outcomes. *OECD Development Centre (Issues Paper)*.
- Guryan, J. Hurst, E. & Kearney, M. (2008). Parental education and parental time with children. *Journal of Economic Perspectives*, 22(3), 23–46.
- Hersch, J. & Stratton, L. S. (1994). Housework, wages, and the division of housework time for employed spouses. *American Economic Review*, 84(2), 120–125.
- Milkie, M. A. Sayer, L. C. Nomaguchi, K. & Yan, H. X. (2025). Who's Doing the Housework and Childcare in America Now? Differential Convergence in Twenty-First-Century Gender Gaps in Home Tasks. *Socius*, 11. <https://doi.org/10.1177/23780231251314667>
- Samtleben, C. & Müllser, K.U. (2022). Care and careers: Gender (in)equality in unpaid care, housework and employment. *Research in Social Stratification and Mobility*, 77, Article 100659. <https://doi.org/10.1016/j.rssm.2021.100659>